

۱. مرجان و ساسان: آتئیستی که می‌گفت «خدا رحمتش کند»

مرجان بر این باور است که خداوندی وجود ندارد. هفته‌ی پیش مادر ساسان، جان خود را در تصادف رانندگی از دست داد. در مراسم ختم، شرکت‌کنندگان ضمن تسلیت گفتن، به ساسان می‌گویند «خدا رحمتشان کند». ولی مرجان در به کارگیری عبارت «خدا رحمتش کند» مردد است. از سویی دوست دارد با تسلیت گفتن ساسان را آرام کند و از درد و رنج او بکاهد و عمق ناراحتی خود را نشان دهد و از سوی دیگر از آنجا که باور ندارد خداوندی وجود دارد سخن گفتن از رحمت خداوند را نادرست می‌داند. علاوه بر این، مرجان نگران است به کار بردن عبارت «خدا رحمتش کند» مصداق دورویی باشد. آیا مرجان برغم باور نداشتن به وجود خداوند می‌تواند بگوید «خدا رحمتشان کند»؟

ساسان در حال محبت کلامی به مرجان است. در آن گیر و دار، ساسان به مرجان می‌گوید «قربانت بروم». مرجان دوست ندارد آدم خودخواه و بی‌شعوری به نظر بیاید و گمان می‌کند اگر بگوید «خدا نکند» می‌تواند از این اتهام جان سالم به در ببرد ولی از سوی دیگر او به وجود خداوند باور ندارد و فکر می‌کند به زبان آوردن «خدا نکند»، به زبان آوردن سخنی بی‌معناست.

مرجان با دوستان خود در حال قرار گذاشتن برای جلسه‌ای است. ساجده از حاضران در جمع از مرجان می‌خواهد تا فردا متن مکتوب مذاکرات را برای همه اعضای جلسه ایمیل کند. مرجان در پاسخ می‌گوید «ایشالا» و به زبان آوردن این عبارت باعث خنده‌ی ساجده و دوستانش می‌شود. به نظر آنها جمع «باور به عدم وجود خداوند» و گفتن «اگر خدا بخواهد»، جمعی تناقض‌آمیز و خنده‌دار است.

مرجان سوار تاکسی می‌شود. در حال نزدیک شدن به مقصد است و به راننده می‌گوید که می‌خواهد کمی جلوتر پیاده شود. راننده در پاسخ می‌گوید «چشم، حاج خانم». مرجان هیچگاه به سفر حج نرفته است. عبارت «حاج خانم» یا «حاجیه خانم» دلالت بر باور به خداوند و حج رفتن و غیره دارد. آیا مرجان نباید به راننده بگوید که به حج نرفته و مسلمان نیست و به خدا باور ندارد؟ مرجان می‌خواهد به ملاقات دوست خود در کشور دیگری برود. آنها توافق می‌کنند هزینه‌های سفر را بین خود تقسیم کنند. مرجان پس از اینکه نزد دوست خود می‌رود، دوست او از پرداخت سهم خود سر باز می‌زند و در عین حال یادی از «خداوند» و داشتن وجدان اخلاقی هم می‌کند. مرجان عصبی می‌شود و به دوست خود می‌گوید «خدا بزنه تو کمرت، دزد بی‌شرف». مرجانی که به خداوند باور ندارد، می‌تواند از خداوند بخواهد که به کمر آن دزد بی‌شرف بزند؟ آیا مرجان به خاطر باور خود به عدم وجود خداوند نمی‌تواند از چنین اصطلاحاتی و عباراتی بهره ببرد؟

زبان انسان دارای بخش‌های متفاوتی است. ادبیات، شعر، اساطیر و زبان عامیانه بخشی از زبان را تشکیل می‌دهند و علم و فلسفه بخش دیگری از زبان را تشکیل می‌دهند. زمانی انسانها گمان می‌کردند زمین مرکز جهان است و خورشید به دور آن می‌چرخد. اگر هم این یافته علمی که زمین به دور خورشید می‌چرخد را کنار بگذاریم، با نگاه کردن به آسمان به نظر می‌رسد که این خورشید است که از شرق به غرب آسمان در حال حرکت است. ما برای توصیف این پدیده از عبارات «طلوع آفتاب» و «غروب آفتاب» یا «بالا آمدن خورشید» و «پایین رفتن خورشید» بهره می‌بریم. پیشفرض این عبارات این است که خورشید در حال حرکت به دور زمین است. حال که می‌دانیم برغم آنچه به نظر می‌رسد زمین به دور خورشید حرکت می‌کند و نه بالعکس، آیا نباید اصطلاحات «طلوع آفتاب» و «غروب آفتاب» را کنار بگذاریم؟ آیا این اصطلاحات نمایانگر باوری غلط نیستند که یافته‌های علمی آنها را زیر سوال برده‌اند؟ به هر دلیلی ما همچنان از این اصطلاحات بهره می‌بریم ولی بهره بردن از این اصطلاحات باعث نمی‌شود کسی گمان کند ما به زمین محوری باور داریم.

در ادبیات و دیگر بخش‌های زبان عامیانه از اصطلاحاتی بهره می‌بریم که در زبان علمی بیان دقیق‌تری از آنها وجود دارد ولی بهره بردن از آن اصطلاحات ادبی را کنار نمی‌گذاریم و از اصطلاحات علمی بهره ببریم. گذشته از اینکه ما در عمل چه می‌کنیم، باید در مورد درستی عمل خود نیز بررسی‌هایی انجام دهیم. آیا ما نباید با اصطلاحاتی که در فیزیک و شیمی و بیولوژی برای ارجاع به پدیده‌های متفاوت بهره می‌بریم صحبت کنیم و استفاده از واژه‌های ادبیات و دیگر بخش‌های عامیانه‌ی زبان مانند «آب»، «طلا» و «عشق» را کنار بگذاریم و در عوض از فرمول‌ها و اسم‌های تخصصی در علوم بهره ببریم؟ اگر فهم علمی از جهان فهمی دقیق‌تر و صحیح‌تر است چرا نباید به طور کلی شعر و ادبیات را آنجا که ارجاعی به واقعیت دارد حذف کنیم و تنها از زبان علمی بهره ببریم؟ کسی که باور به چنین حذفی داشته باشد باید دستکم با دو مسئله تکلیف خود را مشخص کند. اول، نقصان زیبایی در زبان با حذف ادبیات و شعر و دوم پیچیده شدن زبان با کنار گذاشتن عبارات و اصطلاحات ساده و به کار بردن مفاهیم و واژگان تخصصی علمی، بخصوص از آنجا که زبان علمی، زبانی است که از تخصص‌های متعدد تشکیل شده و یافتن تخصص در یکی از شاخه‌های آن کار چندان آسانی نیست، چه رسد به اینکه بخواهیم در تمام شاخه‌های علم تخصص لازم را پیدا کنیم و با اصطلاحات و عبارات آن آشنا شویم و در زندگی خود از آنها بهره ببریم.

از دیگر سو، از منظر سیاسی ما بخش‌هایی از زبان و اصطلاحاتی را که دربرگیرنده‌ی تبعیض یا نفرت علیه گروهی خاص‌اند، اصلاح می‌کنیم. مثلاً اصطلاح «ضعیفه» یا «کاکاسیاه» را برای خطاب قرار دادن زنان و سیاه‌پوستان نباید به کار گرفت و به کار بردن چنین عباراتی در زبان نشان دهنده‌ی ناآگاهی اخلاقی یا بی‌اخلاقی گوینده است. اگر تعبیر یا مفهومی در ادبیات دینی دربرگیرنده‌ی تبعیض و نفرت باشد بر همین اساس می‌توان از بهره بردن از آنها صرف نظر کرد.

کاربرد واژگان گاهی معنایی جدید به آن واژگان می‌بخشد که ارتباطی به ریشه واژگان و معنای دقیق واژگان ندارد. بسیاری از دینداران از عبارات و مفاهیم دینی به شکلی استفاده می‌کنند که تناسبی با معنا و کاربرد آن در دین ندارد بلکه دچار استحاله‌ی

معنایی شده است. عبارت «إن شاء الله» (یا «ایشالا») در زبان فارسی توسط دینداران به شکلی به کار می‌رود که معنای آن ارتباطی به خواست خداوند و مشیت الهی و غیره ندارد. هنگامی که که شخصی می‌خواهد از انجام کاری سر باز بزند از این عبارت استفاده می‌کند. کاربرد این واژه معنایی غیردینی به این واژه داده است که در کنار دیگر معانی دینی آن قابل استفاده است. واژه‌ی «الله اکبر» هم گاهی برای تحسین زیبایی و یا نشان دادن شوق پیروزی به کار گرفته می‌شود. وقتی شخصی زیبا را می‌بیند و می‌گوید «الله اکبر»، این کاربرد ارتباطی به «بزرگی خداوند» و دیگر تعابیر خداشناسانه ندارد. می‌توان برای هر واژه‌ای کاربردی جدید تعریف کرد و بر این اساس معنایی جدید، اضافه بر معانی پیشین، به آن واژه افزود. برخی از خداناباورانی که موضعی خصمانه نسبت به دینداران ندارند در تبیین موضع دیندار سعی می‌کنند تمام عبارات و اصطلاحات دینداران را به شکلی تفسیر کنند که واژگان از محتوای دینی خود تهی شوند. هرچند ممکن است این کار با این نیت همدلی انجام شود و هدف این باشد که شخص دیندار بر اساس استانداردهای موضع ما، عاقل و خردمند جلوه کند ولی این مصداق بارز «همدلی افراطی» است. همدلی کردن برای فهمیدن شخصی که موضعی متفاوت دارد ضروری است، ولی همدلی افراطی هم به نوع دیگری از سوتفاهم می‌انجامد. سوتفاهمی که در آن شخص مقابل از سخن گفتن با واژگان و معانی متفاوت منع می‌شود. همدلی افراطی روشی محبت‌آمیز برای حذف دیدگاه متفاوت باشد. اگر دینداری از عبارتی مذهبی، معنایی مذهبی مراد می‌کند نباید به زور، معنایی غیرمذهبی برای آن تراشید. در نتیجه دقت به کاربرد دقیق واژگان و پرهیز از همدلی افراطی در این راستا از اهمیت زیادی برخوردار است.

برخی واژه‌ها و تعبیرها نقش تخلیه‌ی هیجان را بازی می‌کنند. بهره گرفتن از این واژه‌ها فرم کلامی بخشیدن به احساسات و عواطف است. هنگامی که ما خشمگین می‌شویم می‌توانیم همچون شیر غرش کنیم، یا همچون دیگر جانداران صدایی از خود تولید کنیم و یا صداهایی تولید کنیم که در فرهنگ مشخص ما نشان دهنده‌ی خشم یا هیجان یا شادی یا دیگر احساسات و عواطف‌اند. گاهی به جای تولید این آواها، از واژگانی بهره می‌بریم. مثلاً وقتی کسی در حین سالاد درست کردن دستش را می‌برد و فریاد می‌زند «لامصب» یا «لامذهب» بر آن نیست که چاقو را به نداشتن دین و ایمان متهم کند. بلکه چنین واژه‌ای جایگزین «آی» یا «اه» یا دیگر آواهایی است که ما در زبان فارسی در چنین حالاتی از آنها بهره می‌بریم. فرهنگ مذهبی هم می‌تواند در شکل‌گیری چنین واژگانی، همچون دیگر انواع فرهنگ و خرده فرهنگ، نقش بازی کند. ممکن است در حالی که با مشکلی مواجه می‌شویم بگوییم «یا مریم مقدس» یا هنگامی که می‌ترسیم بگوییم «یا حسین» ولی در چنین مواردی شخص الزاماً در حال مدد گرفتن از شخصیت‌های مذهبی نیست، بلکه ممکن است شخص تنها در حال ابراز ترس یا دیگر احساسات خود باشد. در این حالت، آن واژه به خودی خود نماینده‌ی واقعیتی یا باوری نیست بلکه تنها وسیله و مفردی برای ابراز احساسات و هیجانات است. ممکن است کسی به جای «لامصب» به چاقوی خود بگوید «خرده بورژوا» یا «فاشیست کوچولو» یا «مارکسیست تروریست» و

... این عبارات هرچند تحت تاثیر فرهنگها و نگرشهای متفاوت شکل گرفته‌اند ولی در چنین شرایطی معنای آنها فاقد اهمیت است و نقش آنها در ابراز احساسات مهم است.

در به چند و چون کشیدن کاربرد واژگان باید موقعیت شناس بود. هنگامی که شخصی مذهبی از روی محبت به ما می‌گوید «خدا یار و یاورت باشد» و چنین عبارتی را نه به عنوان ابراز احساسات و دقیقا به همان معنای دینی آن به کار ببرد، لزومی ندارد در پاسخ به او بگوییم «خدایی وجود ندارد» یا «از کجا می‌دانی خدایی وجود دارد؟» بلکه می‌توان از او تشکر کرد. بحث پیرامون وجود یا عدم وجود خداوند می‌تواند در زمینه‌ی مناسب بحث طرح شود. مثلا مراسم عزادای نیز محل مناسبی برای بحث پیرامون حیات پس از مرگ و وجود خداوند و معناداری رحمت خداوند و غیره نیست. اگر شخصی که تازه عزیزی را از دست داده در حال گریه و زاری باشد و مثلا از خداوند یاد کند و... و ما به او بگوییم خداوندی وجود ندارد و عزیز تو برای همیشه مرده است، بیش از آنکه روشننگری و تاکید بر حقیقت در این مورد مشهود باشد، بی‌شعوری اجتماعی مطرح است. دقت نکردن به زمینه، می‌تواند فعالیت شما را برغم هر نیتی که داشته باشید، زشت و زننده جلوه دهد. گذشته از این باید برای خود مشخص کنیم هدف ما از به چالش کشیدن کاربرد برخی واژگان چیست. اگر صرفا خشمگینیم و به دنبال تخلیه‌ی خشم خودیم دیگر نباید مدعی خردمندی و اصالت بخشیدن به باور عقلانی باشیم. اگر هدف ما اصالت بخشیدن به باور عقلانی است باید روش ما نیز رنگ و بوی خرد داشته باشد و خرد بدون ملاحظه و بررسی زمینه امکان بروز نخواهد یافت. برای مشخص کردن زمینه مناسب برای هر بحثی نیاز به بررسی عقلانی است.

۲. پریسا و اشکان: آتئیستی که قیمه‌ی نذری می‌خورد

همسایه‌ی پریسا در ماه محرم قیمه‌ی نذری پخته است. پریسا به خداوند باوری ندارد و در نتیجه، نگرشی که به پخت این قیمه انجامیده و هدف از توزیع آن هم نمی‌تواند مورد تایید او باشد. آیا او باید از پذیرفتن قیمه و خوردن آن صرف نظر کند؟

دوستان اشکان همگی مذهبی‌اند و می‌خواهند برای سفری زیارتی به مشهد بروند، آیا اشکان که به خدا باوری ندارد می‌تواند دوستان خود را در این سفر همراهی کند؟

دیگر بچه‌هایی که در محله‌ی اشکان زندگی می‌کنند می‌خواهند دسته و طبل و سنج خود را داخل کوچه ببرند. اشکان از همراهی دیگر بچه‌ها لذت می‌برد و به زدن طبل و سنج علاقه‌ی زیادی دارد. آیا او می‌تواند در مراسم محرم شرکت کند؟

در میان شیعیان ایران، شکل کلی‌ای از خاطره‌گویی وجود دارد که در آن شخصی غیرمسلمان (معمولاً مسیحی ارمنی) در مراسم مذهبی محرم شرکت می‌کند و حاجتش روا می‌شود. شرکت غیرمسلمانان و غیرمذهبی‌ها در چنین مراسمی، برای مذهبی‌ها عجیب نیست و حتی گاهی از چنین رویدادی به عنوان حقانیت باورهای خود بهره می‌برند. ولی برای شخصی که مبانی متافیزیکی و مذهبی چنین رویدادهایی باور ندارد چه؟

پریسا و اشکان در مراسم چهارشنبه‌سوری شرکت می‌کنند ولی به مبانی متافیزیکی و مذهبی آن، باوری ندارند. در چنین مراسمی شرکت می‌کنند چرا که آتش را دوست دارند و چنین جشنی که همگان آتش می‌افروزند و از روی آن می‌پزند برای آنها بسیار هیجان‌انگیز و جذاب است. در میان برخی از افراد مسلمان در ایران، شرکت در چهارشنبه‌سوری دقیقاً به دلیل پیشفرضهای متافیزیکی و باورهای مذهبی مرتبط به آن که با دین اسلام ناهمخوان است، نادرست و غیراخلاقی و خرافی قلمداد می‌شود. آیا پریسا و اشکان که دین اسلام را دینی آسمانی نمی‌دانند هم نباید شرکت در مراسم مذهبی مرتبط به دین اسلام را نادرست، غیراخلاقی و خرافی قلمداد کنند؟

برخی از مناسک و مراسم مذهبی که در کشور ما برگزار می‌شوند برای برخی از ما جذابیتی ندارند. مثلاً زنجیر زدن یا قمه زدن که نوعی آسیب رساندن به خود است و دردآور است. به نظر نمی‌رسد برای شخصی غیرمذهبی چنین کاری جذابیتی داشته باشد. ولی طبل و سنج زدن یا قیمه‌ی نذری خوردن از آن جنس فعالیت‌های غیرجذاب نیستند. اگر مراسمی مذهبی در تشیع باشد که برای من جذاب و هیجان‌انگیز یا لذتبخش باشد آیا باید به دلیل پیشفرضهای متافیزیکی و مذهبی آن از شرکت در آن سر باز بزنم؟ اگر در رابطه با مراسم چهارشنبه‌سوری پاسخ من به همین پرسش منفی است و در موارد مرتبط به مراسم مذهبی پاسخ مثبت است باید مشخص کنم دلیل این تفاوت چیست. در آن حالت هم نمی‌توان به صورت دلبخواهی عمل کرد و مثلاً قیمه‌ی نذری را خورد ولی شرکت در مراسم طبل و سنج زنی را محکوم کرد. چرا که در چنین مواردی هم قیمه‌ی نذری هم مراسم عزاداری و دیگر مناسک و مراسم همگی بر پایه‌ی باورهای مذهبی و متافیزیکی یکسانی استوارند و اگر باور نداشتن به چنین باورها و اصولی به تنهایی مانع از شرکت در مراسم می‌شود، باید مانع از خوردن قیمه هم بشود.

هرگاه پریسا و اشکان مسافرت می‌روند به مکان‌های تاریخی هم سر می‌زنند. از این میان برخی از مکان‌های تاریخی، مذهبی هم هستند. مسجدها و کلیساهای قدیمی که طراحی و معماری‌های جذابی دارند از جمله چنین مکان‌ها هستند. بر همین اساس اگر آنها به شهر مشهد بروند می‌توانند حرم امام هشتم شیعیان را هم ببینند. ولی به نظر می‌رسد از آنجا که باور به امامت و تشیع و اسلام و غیره ندارند، انجام برخی از کارها که نیازمند چنین باورهایی است بی‌معنی خواهد شد. ولی اگر همچون مراسم چهارشنبه‌سوری انجام این مناسک ارتباطی به باورهای مذهبی و متافیزیکی آن نداشته باشد، در آن حالت چه؟ اگر اشکان به حرم امام هشتم شیعیان برود و از او طلب کمک کند، در چنین حالتی به باوری مذهبی پایبند است چرا که امکان کمک رساندن به اشکان توسط امام هشتم شیعیان نیازمند باوری مذهبی است. ولی حاضر شدن در حرم نیازمند چنین باوری نیست. اگر زیارت

شامل مواردی می‌شود که نیازمند باور مذهبی باشد (مثل طلب کمک از امام هشتم شیعیان) آنگاه اشکان نمی‌تواند هم آتئیست باشد و هم زیارت کند. همانطور که اگر آتش چهارشنبه‌سوری برای اشکان چیزی بیش از آتش معمولی و دارای توانایی‌های خاص و ماورایی باشد آنگاه اشکان نمی‌تواند هم آتئیست باشد و هم در مراسم چهارشنبه‌سوری شرکت کند.